

چرا برخی از سؤال ها را دانشمندان دینی جواب نمیگویند؟

قبل از این که به اصل پرسش بپردازم، مجبورم این نکته را روشن کنم که سؤال - درخواست فوق تنها متوجه اندیشمندان دینی است، اگر چنین امر شگفتی ممکن باشد که در میان دینداران اندیشمندی پیدا شود، نه آن خودبینانی که ندانند که هیچ خودبینی نتواند خدای بین گردد، و بدون اطلاع از بحث های دینی - فلسفی - کلامی - تاریخ و باریکی های باریکتر از موی آن خواسته ناخواسته خود را در قطار اندیشمندان می آورند؛ مانند سیمین عمر ها، داکتر فرید یونس ها و امثالهم و شیران کاغذی چون داکتر، یا پروفیسور ستار سیرت.

طبعیست که این ها هم، اگر جوابی موافق عقل و مطابق برهان داشته باشند و خود را واقعاً قادر به جواب گفتن بدانند، به عنوان استفاده از حق آزادی بیان، می توانند به پرسش هایی که به دوام این سخن به عمل می آید - در واقع به پرسش هایی که طی سالیان درازی از جانب برجسته ترین اندیشمندان جهان، اسلامی و غیر اسلامی، به عمل آمده است - جواب بگویند.

اما، چون هوش و عقل و منطق این ها و پیروان این ها به تکرار با شنیدن بحث های شان در تلویزیون ها و سائر منابع نشراتی در ترازوی خرد و منطق ارزشگذاری شده است، که چیزی غیر از تخریش دریافت و دانش و انتظار و اعصاب از آن ها حاصل نگردیده است، می خواهیم، با التماس، تنها کسانی که در خود برآستی و به طور کامل و یقین این توان را می بینند، پیرامون آنچه سؤال شده و در آینده سؤال خواهد شد، سخن گویند و برای سخنان شان دلایلی بیاورند - از بیرون دین هم.

پرسش اول:

اپیکور، یکی از صدیق ترین روشنفکران و اندیشمندانی که سهم او در بسط تفکر روشنفکری و پیشرفت منطق و فلسفه از نظر هیچ انسانی با معرفت پوشیده نیست، به عنوان اولین واضع بنیادی ارتباط خدا و شر، از آنجائی که بی حد حساس و با عاطفه بود و پیش آمد های رقت انگیز روان و راحتش را سخت میآزرد، در این رابطه چهار سؤال را مطرح میکند. این چهار سؤال عبارتند از:

- آیا خداوند مایل به جلو گیری از بدی است؟

- آیا خداوند قادر به جلوگیری از بدی است؟

- آیا او هم قادر و هم مایل به جلوگیری از بدی است؟

- آیا او نه قادر و نه مایل به جلوگیری از بدی است؟

در پاسخ به سؤال اول خود که مربوط به صفت ثبوتی یا کمالی، یعنی قدرت خدا میشود، چنین نظر میدهد:

اگر فرض را بر آن قرار بدهیم که او مایل به جلوگیری از بدی است، ولی قادر نیست، پس به چه دلیل او را قادر - آنهم قادر مطلق - میخوانیم؟

در پاسخ به سؤال دوم خود که آن را هم میتوان در ردیف صفت ثبوتی و کمالی به حساب آورد - رحمانیت خداوند - میگوید:

اگر او قادر به جلوگیری از بدی است، اما مایل نیست، پس به چه دلیل او را مهربان می نامیم؟ بینونت مهر و شر چگونه قابل توجیه خواهد بود؟

نتیجه ای که از این بند بدست میاید، این باید باشد که او خلاف اعتقاد عامه نمیتواند مهربان باشد!

در مورد سؤال سوم خود میگوید:

اگر این دو مسئله صحت نداشته باشد، مسئله سوم بوجود می آید که عبارت است از تفکری که او هم قادر به جلوگیری از بدی است، و هم مایل بدان؛ ولی جلوش و بدی را، با وجود داشتن قدرت و میل، نمیگیرد. در این صورت نتیجه منطقی و غیر قابل تردید این خواهد بود که خود خدا مبداء شر است!

و در خصوص سؤال چهارم خویش نظر میدهد:

اگر او نه قادر به جلوگیری از شر و بدی است و نه مایل بدان دارد، پس چرا ما او را باید خدا بنامیم؟

من میخواهم با پرداختن به این سؤال ها، و سؤال هایی که در بخش های دیگر این نوشته خواهد آمد، مستقیم و بدون حاشیه رفتن و تکرار مکررات، پوسته های ضخیم تفکرات دور از باور های سنتی و تاریخی دین را دینداران روشن ضمیر و واقعاً اندیشمند ما یک یک بر کنند و مردم را در رابطه با واقعیت دین در روشنی قرار بدهند.

بحث ها در این خصوص قصداً مختصر هستند. دلیل آن این است که با بحث های صریح و بدون اطناب کلام، انسان بهتر به نتیجه لازم میرسد. و نتیجه و حاصل از یک سخن یا یک گفتار، چه کوتاه چه بلند، به گفته اپیکور، برابر است.

پس چه بهتر که با سخنی اندک همان نتیجه و ثمر را بگیریم که از گفتار طویل و پیچیده و دور از فهم.

دو نکته دیگر را هم میخواهم در همین جا، یکبار و برای همیشه، برای جلوگیری از تکرار بحث ها در آینده، مطرح کنم. این دو نکته عبارت اند از:

1- بحث های من روی مسائل دینی بحث های روشنگرانه است؛ نه بحث های دین ستیزانه. اعتقاد من بر این است که خدا، اگر او را مهربان میدانیم، نباید با شر و خشم و بدی و انتقام و انتقام گیری، که مخصوص انسان ها و سرشت نیمه کامل آن ها است، و عذاب قبر و آتش جهنم، سر و کار داشته باشد.

خدائی که با شر و بدی سر و کار دارد، موجد یا پدید آورنده شر و سیاست و تنبه و شکنجه و عذاب است و آنگونه که ستار سیرت میگوید ازدواج با کودک - دختر - چهار ساله را روا و جائز میداند، میتواند خدای همه ادیان باشد، اما نمیتواند خدای واقعی و واقعاً مهربان باشد.

خدای واقعی را تنها وقتی میتوان پیدا کرد، که شر و خشم و خشونت و انتظار و عقوبت و آتش و دوزخ را از او سلب کنیم.

خدای ادیان پندار انسان های بدوی است؛ که با تنبلی فکری دچار هستند. در این خصوص در بخش دوم این نوشته نظریات دانشمندان معتبر معاصر را ارائه خواهم داشت؛ قبل از پرداختن به آرای کسان دیگری که در باب خدا بودن خدایان ادیان تردید دارند.

2- اپیکور را با همه ماده گرایی اش و با همه سخنانش در مورد خدایان، نمیتوان یک شخص بیخدا به حساب آورد. چرا؟ به دلیل اینکه همیشه میگفت:
"خدایان مورد علاقه خود را ستایش کن و دامن خود را به ننگ پذیرش یک مذهب ظالم و منفور آلوده مدار."

او دین ستیز بود، بخصوص اگر دین آلوده و ظالمانه و دور از عقل و منفور میبود، اما خدا ستیز نبود؛ اگر چه نتوانست خدای خود را، مانند خیلی از خداپرستان غیر دینی معاصر، بدرستی بشناسد و بدرستی بشناساند.
ادامه دارد